یا فتاح رب یسّر و تمّم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش مر خداوندی را که رسانید مرا براه راست
اگر نبود بدرقهٔ عنایت او نیافتی کسی مراد مستقیم
را شکر و منّت مر رحیمی را که روشن گردانید چراغ دین
متین قویم را و نگاه داشت ما را از پی روی او
رجیم و از گمان رونده گان بی ترس و بیم شناسا
گردانید ما را براه عقاید اسلام و برهانید از بادیهٔ حیرت

والسلام

و سلام درود نامعدود و تحیات نامحدود بر رسول عاقبت
محمودی که رحمة للعالمین ست و سرچشمهٔ اهل یقین
و هادی راه دین برگزیدهٔ رب العالمین و مقصود
از آفرینش آسمان و زمین ست و دستگیر واماند
گان روز پسین شفیع عاصیان در یوم دین و منشور
ولایت ست و بر آل و اصحابش که باریافته گان بارگاه
یقین‌اند و بشارت یافته گان فردوس برین‌اند ستارگان
آسمان هدایت‌اند و مقتدایان اهل دین‌اند و همیشه
و دایم یاد خداوند از زبانی حرفه گوی و هرزه درا
یی باشد از تهمت آلودهٔ بیهوده سخنان را الفضل
منتهای خود پذیرای کن و میان اشغه نارسای د

ژولیده بی نوائیست از نوال کرم بر غفلت زدن

های خورده ملکی و جرئت صد غارت شده آبرو

هوا هست زنگی گستاخ در از چهره آیینه اش بصیقل

عفو بر دارد چه گوید که همه ناهموار و بی هنجار بود

و چه نویسد که ناچار بود با کمال عجز و انکسار اگر

لب گشاید مقدمهٔ لا احصی ثناء علیک گلوگیر گشت و اگر

تحریر نماید دریافت حقیقة الحقائق پیمان ناپذیر

همان بهتر که مترنم این مقال گردم بیت زلاف حمد

نعت او لب تر خاک او ما خفتن ** بسجودی هم نتوان

گردن درودی میتوان گفتن ** بر آیینه

ضمیر روشن نگاهی شفقت آمین و سلیمان عرش کار

و تمکین و عز مهر جمال هند نشین بارگاه یقین
و جمشید نماند که مور حقیر و هبای فقیر چه آورد در حضور
خورشید سما و تحقیق که طالع و درخشنده است از
افق توفیق و آفتاب مدارج حقیقه که تابنده و ضیا
بخش آسمان معرفت بجز عجز و افتقار چه تواند لیکن
این فقیر بی بضاعت و حقیر خالی از استطاعت را
در ایام خاطر ورود داشت که در حل اشکالات و
دفع جرح ایجاد در اساس دین و عقاید مسلمین آنچه
علمای راسخین و مقتدایان اهل یقین در قواعد
اهل اسلام بیان کرده طریق حق صراط مستقیم را
اظهار نموده اند لیکن بعبارات عربی و بالفاظی

نموده او دشوار است خصوصاً در مباحث توحید و صفات
علیا که معرکهٔ علماء ربانی و عرفاء حقانی است که
هر کدام بقدر یافت و استنباطات خود بیان کرده
طریق توسط و مذهب اهل سنت و جماعت را اختیار
کرده و از روش افراط و تفریط اهل ضلال و بدعت
اجتناب نموده اند و این زاویه نشین خمول کم تماشی را
اراده آن شد که با وجود پریشانی خاطر و مشغولی
بر تحریر کلمات و توضیح عبارات مقیدان بقدر حوصله
و طاقت خود کوشیده عقاید دینیه را ترجمهٔ فارسی
به بهترین الفاظ کرده شود که همه مؤمنان فهمند و از آن
نفع گیرند تا بمضمون خیر الناس من ینفع الناس در

مزیکان مجنون میکردیدی باشند و بعد از ان نگا
هر رشید التوکل علی الله تعالی باید شرح کرده شود
بعبارت فارسی آورده شود و کتاب شریف لطیف
عظیم القدر امام همام الخطیم رحمه الله علیه اکمل
و هو دین و سرچشمه یقین است و کتابیست
و مقبول همه مجتهدان مطابق و موافق بمذهب اهل
سنت و جماعت و بیان کرده شده است در وی
عقیده فرقه ناجیه را بی بحث جدال و بی قیل و قال
والحق کتابیست رفیع القدر و عظیم الشان قلیل
اللفظ و کثیر المعنی و اول کتابیکه تصنیف کرده شده است
در باب فرقه ناجیه عقاید حقه اوست و جمع کرده

شده است او را از قرآن و احادیث نبوی صلی
الله علیه و سلم و اخبار صحابه رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین بی دلایل عقلی و خلط فلاسفه و چون
درین کتاب گفته شده است بود اصول دین و حقیقة ایمان
اسلام را گفته شده بود اول چیزی را که فرض می شود
بر همه مسلمانان و لیکن بود این بیان بعبارت فارسی
تا همه عوام فهمند شرح کرده ترجمه نوشته تحفه
بمردمان دین دار و جماعت ابرار عالی مقامان
نیکو کردار فرستاده شد خصوصا العالی حضرت
معالی منقبت باعث الامن فی الامان منبع الجود و
الاحسان مورد فیوض الرحمان شیخ مظفر دکن

شید الانام امام الایام مقتدا و پیشوای و امام جهان فرید
هر وحید عصر عزیز مصر ولایت و سلیمان تخت خلافت
بیت تا العالمش برون ز حد عدد ٭ ملک باقیش تا بو
ج آید ٭ مدح خورشید گر بگوید کس ٭ هست ز طالع
خجسته دل ٭ خوش خرام او با وجه سما ٭ دمبدم جا
م فیض او برسد ٭ خود خرا او ز وصف او عوام ٭
مظهر نور ایزد یکتا احد ٭ چشم خفاش گر نه بیند نور
٭ هست چشم او ز بغض رمد ٭ هر که دارد نظر بعالم
معنی ٭ این ندای بگوش برسد ٭ قطب عالم امام اهل
زمان ٭ هست الی زمانه را من بعد ٭ جو جم دار الامان
امام همام ٭ هست نسل علی و ال احمد ٭ کشته اجرا او

بوصف لقب * مظهر ذات حق فرد صمد * یا آنکه بحق

ذات احد * دولتش از عنایات باری ابد * موید

هم ضعیف آورد و هم هم عقل نحیف چه گوید مگر

بنور او ازو گوید که الهی اهدنا لنصر کل الامور سبب

این روشن ز پرتو نور هدایتت * دو چراغ مه

شده این نورئی ده و این کتاب را تحفة العقاید نام

کرده شد بدانکه اصل دین و مناط یقین علم توحید

و صفات است که اثبات اصل شرایع و احکام شرعیه

که وابسته بکتاب و سنت و اجماع امت است اصل

توحید حقیقة الوجود و از جمله متشابهات است اگرچه

طایفه از علمای راسخین و کبرای مدققین تفسیر ظاهر

لفظ وجود کرده اند وراجع بعین ذات داشته
اند ولیکن محققین از ارباب سلامت ورأی الباب
حواله بعلم الله کرده اند که لا یعلم تاویله الا الله
ومقرر کرده اند زیاده از این نمیتوان گفت که
موجود حقیقی یکی است و بس و در بحث تفتیش حقیقت
وجود نکوشیده اند و چنانکه باقوال صحابه کرام زده اند
که العجز عن درک الادراک ادراک والبحث عن
کنه الذات اشراک و از دیگر مذهبها اجتناب نموده
اند و ملازمت سنت نبوی صلی الله علیه وسلم و
جماعت صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اختیار
کرده اند همچنان که فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و

سلم ستفترق امتی ثلاثا وسبعین فرقة کلها فی النار

الا واحدة قیل ومنهم قال الذین هم علی ما انا علیه
واصحابی یعنی فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم زود است که
جدا جدا شود امت من بهفتاد سه گروه داخل شوند
همه آنها از جهت عقاید فاسده باطله خود در آ
تش دوزخ مگر یکجماعت که نجات یابند و نروند در
آتش دوزخ و پرسیده شد که یا رسول الله کدام است
آن جماعه که در دوزخ نمیروند فرمود پیغمبر علیه السلام
آن است یعنی که در دوزخ نمیروند گروهی اند از امت
من که ایشان هستند بران راه و روش که من و اصحاب
من بران راه و روش میرویم بدان بدرستیکه امت

مرجوبه بودند در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر یک
عقیده و یک شیوه واحده بیک روی میگردند روشن بر
ضمیر نبی صلی الله علیه وسلم بکمال متابعت و بنوعی هیچ
مخالفت در میان ایشان از جهت صفا بود عقیده ایشان
بخدا و رسول او نورانی و روشن بود دلهای
ایشان به برکه صحبت نبی صلی الله علیه وسلم و منور شدند از
انوار بنوعی مشکوة برکات اسرار وحی و احکام شر
یعت او منور شدند و آنچه برایشان میخواندند قبول میکر
دند آنچه را که میشنودند حاجت نبود ایشان را به
دلایل عقلی و گفتگوی لفظی و منور گشتند از مخالفت حجی
جلی و کلام مصطفوی و بعد از گذشتن زمان نبوت

و از آن اصحاب رضوان الله تعالی علیهم نزاع و جنگ
و مخالفت پیدا شد در میان امت در مسایل دینیه و
احکام شرعیه تا آنکه بجای رسید که امت هفتاد و سه
گروه شدند و هر کدام بهوای نفس خیال خود هر را
اجتهادی کردند و از کتاب خدا و احادیث نبوت صلی الله
علیه و سلم بجای خود با مسئلهها بیرون کردند و ظا
هر آیتها و حدیثها را بر عقل ضعیف رکیک خود ها
بنا مانند تاویل کردند و رفتند همه بر بدعت و گمراهی
و زبانکار سوی مگر یک جماعه از همین هفتاد و سه فرقه
که باقی ماندند بر حال اول و روش اصحاب رضی الله
تعالی در فروع اجتهادیه و اصول اعتقادیه و عمل لفظا

هر آیات و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم کردند
و پیروی سنت و سیرت مصطفوی نمودن و بقدر
طاقت بآثار و اجماع صحابه رضوان الله تعالی کوشیدن
تا آنکه راست و درست آمد بر ایشان سید مختار و شفیق
امم صلی الله علیه و سلم که فرقهٔ ناجیه جماعتی اند که میروند
به پیمای صدق بر راه راست و از جهت چنگ زدن
ایشان بسنت و روش مرتضی شدند در بدعت و گمراهی
بمراحل میشوند ایشان از جهت عطای و لطف حق در
بهشت بی حساب و بی عذاب و همین جماعت اعلی فرقهٔ ناجیه
باشند بس اتفاق کردند امامان و پیشوایان گذشته و
محققان از فرقهٔ ناجیه بر این که معتقدات الفقهیه و احکام

و نمیه از کتاب الله و سنت رسول الله ترجمه ملی کر
ده کتابی کنند تا که بعد از ایشان هر کدام از مسلمانان
که نجات از عذاب آخرت را میخواسته باشد ایشان را
دین به لغة و فرموده ایشان عمل کنند و حق را از باطل
بشناسند و روی مذهب حق حنفیه کنند و از مذهبهای
باطل و ملتهای ناشایع نو پیدا روی گردانند که همه خلاف
سنت و روش نبوی صلی الله علیه و سلم و اجماع
صحابه مصطفوی صلی الله علیه و سلم باشد و هر کسی که
بمذهب اهل بدعت نو پیدا شده رود عاصی شود
و مستحق شود آتش دوزخ را البته واجب است بر مسلمانان
که اول خدای را بشناسند و ایمان خود را راست

کنند

گنند و از مذهبهای باطله و از راهای کج و ویران
روی گردانند و مذهب حق حنفیه اهل سنت و
جماعت را بگیرند که راه راست و دین درست
و حقیقةً مسلمانیست و بس راهیست که هر کس اندر
کسی را که رود درین راه بمنزل مقصود میرساند
بجنت شهود و بعنایات ملک ودود و بدانکه مقصود از
راه گردان سخن آن بود که مذهب حقه حنفیه در اصول
و فروع اعلی و رفیع و برتر همه مذهبهای باطلها است و کسی که
با این مذهب میرفته باشد و عمل بحقیقه کرده این مذهب
حنفی را اعلی میکرده باشد امید آنست مغفرت کرده شود
و گناهان او را بخشیده شود و بمرتبه بلند برسد و سرفراز

و تمسک کرد و چنانچه در خبر آمده است که روزی د
رون کعبه امام اعظم رحمة الله علیه نشسته بودند
و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات میکردند که ندا آمد که
یا ابا حنیفه بخشیدم ترا و بخشیدم کسی را که بمذهب تو باشد
و لیه روی کند ترا تا روز قیامت اول کتابی که در فقه
شده است در اصول دین و مذهب اهل سنت و جماعت
فقه اکبر بود امام اعظم سراج ابو حنیفه کوفی
تصنیف کرده است و حقیقت ایمان و اسلام را در وی
ذکر کرده است و معتقدات حقه و نصبهای صحیحه در وی
بیان نموده اند و گفته اند اهل التوحید یعنی بنیاد تو
حید یقین کردن بیگانگی الله تعالی است و اصل شی

اگر بنهاکه والبته باشد شریر همان هرجا که بنای
در ستی خانه بر چهار دیوار نشستند اصل توحید
یعنی واحد دانستن و شریک با وی نا آوردن وا
با ایمان است و معنی توحید یکی کردن است و بجای
معنی اینجا مناسب نیست زیرا که احد تعالی یکی بود ست خود
نه آنکه دیگر کسی او را یکی کرد اند پس معنی دیگر گفته شود
یعنی دانستن و یک ذات و یک موجود حقیقی نفس را
کردن و اعتقاد کردن بر آنکه او تعالی واحد است
یعنی نیست شریکی مر او را نه در ذات و نه در صفات
در بیان توحید وجودی توحید وجودی را اکابر از
صوفیه و محققین از فرقه ناجیه چنان فرموده اند که

وجود حقیقی یکی بیش نیست و وجود را بمعنی مبدأ
آثار نیز گفته اند یعنی پیدا شدن و نمودار شدن را
همه چیز از وجود نیست ولیکن بسبب وجود هر چیز موجود می شود
و وجود موجود بذات خود نیست عین حقیقت
و ماهیت خود نیست و قیام وجود در همه اشیا باو نیست اما
ربط و نسبت همه چیزها را باو دانسته نمیشود و
مجهول الکیفیة گفته اند حقیقت احد تعالی را و ورای ورا
از یافتن و دانستن عقل و وهم مبرا ست و هیچ عقلی
و وهمی بذات او تعالی نرسد فرموده سید مختار صلی الله
علیه وسلم دلیل محکم و شاهد صریح است که دانسته نمیشود
ذات او تعالی چنانچه فرموده اند ولا تفکروا فی ذات

الحمد لله یعنی فکر و خیال نگنجد در ذات و حقیقت الهی
الّا که محض لله است و بقدر که حوصله شما نمی گنجد
خدا را با خدا باید شناخت یعنی بنور ذات و تجلی
شهودی مشاهده ذات او کرده شود و یقین تام
حاصل شود که او تعالی هست بیچون و بیچگونه در بیان صفات
و ملاحظه وجوب وجود از جمله صفات بود
دانستن صفات علیا جل ذکره همین مقدار بود که
همه صفتهای که کمال دارد و همین صفتها عین ذات
نیست و دیگر هم نیست زیرا که مقرر شده است بعقل
چو لفظ که صفت شده عین نیست و غیر شد هم بآن رو که
غیر آن دو چیز متعدد را گویند که از یکدیگر امکان

جدای دانسته باشد و ذات واجب از جهت وجود
نیز منزه پاک است از تعدد امکان و صفت امکان
بلکه واجب الوجود ذات الله تعالی و صفات الله تعالی
است و حق و راست است مذهب محققین که گفته اند
وهی لا هو بغیره نیست صفات عین ذات زیرا که عینیت یک
بودن شخص به تشخص هر شخص و رنگ و آثار و وجود
ظاهری عارضی را گویند خدا و صفات خدا از این چیز
ها منزه و بری است در ذات و صفات جلال او تعالی جلاله
اینها را هیچ نیست و همچنین صفات نیست غیر ذات زیرا که
غیر عبارت از مخالفت شخص است هر شخص را در اوصاف
ظاهری و وجود خارجی و اینها همه از آثار و علامت

حدوث و امکان نشد و موجود بودن حق جلت
و عظمته بذات صرف خودش بود نه بوجود را
پدیا عیان و همچنین صفات علیه کرامیه موجود بهمان
ذات صرف ست و متصف بهمان ذات ست در
مرتبهٔ ذات مجهول الکنهه و عقل از چگونگی از ثبات
صفات او کما بذات او عاجز ست همچنانکه ذات مقدس
او عالیست و بریست از لوث اعتبارات و امکان
و وجوب و امتناع همچنین صفات کرام عالی او بلند
و بریست از لاحق شدن وجوب و امکان و از همه
جهات مواد زیرا که جهات ضرورت و امکان و کیفیه
و چگونگی نسبت وجود بسوی ماهیت ستند و در ذات که

موجود بودن و می و هستی بودن و پیدا شد
خود بود به مرتبهٔ وجود یعنی دخل در اشیا
وجود موجود شود نسبت اعتبار آنجا چه راه بود
و دیگر آنکه این وجوب امکان و نسبت هر کدام
یافته و در یافته عقل است و عقل خود در انجا راه
ندارد چنانکه عین زید در خارج نه کلی است و نه جزء
لیست مفهوم و مدرک کسی نیست و در عقل کسی در نمی‌آید
تا حکم بر او کرده شود از ارتفاع مراتب اعداد از آنجا
لازم ندارد اجتماع و ارتفاع نقایض را که ازینها
همه از این سوی عقل است ذات و صفات باری تعالی و رای
وراست عقل و فهم هیچ آفریده بوی نرسد غایت و لها

لطافت آنست که لفظ واجب اطلاق کنند بنهایت کمال

مناسبت دارد و از بوی لطائف دور تر شد و چون

و نیز او را تعقل کردن نیست باید که عقل را از نشانه

و وهم نگاه داشته شود و تصدیق بما جاء من عند الله

کرده شود که از خطرات و تلبیسات فلاسفه راه

حق باید باشد داشته نشود که لا حرج فی الدین وا

قع شرع شریف گرفتن وجود هم دست توحید ؛

بانگشت فنا کرد فنت بدرید ؛ دلم مجنون صفت سر زد

بصحرا ؛ ز قید انفس آفاق ببرید ؛ بمکتب خانه جذ

الهی ؛ یک حرف از دبیر عشق بشنید ؛ هدف سالها تو

خود بر لبش بنشست ؛ بتحصیل کرد آینه خورشید

مقاصد بود سرتا پا موافق ⁂ خرد کرد اختیار در
تجرید ⁂ شدم محرم به بزم خلوت جمع ⁂ چو دل
از چار سوی فرق گردید ⁂ چو شبنم از صفا یکچشم
گشتم ⁂ نصیبم شد لقای عین خورشید ⁂ بسوی چشمه
علم الیقین تاختم ⁂ دل وارسته شد از شک تردید
⁂ چو جامی از می عین الیقین خورد ⁂ خلاصی یافت
از عقبات تقلید ⁂ ز لطف حق بحق الیقین خو
اشت ⁂ هزار ذرات خود را عین حق دید ⁂ بدامان
طلب از جنت ذات ⁂ برآ از خار امکان غنچه
چید ⁂ کسی کش نیست درک این معما ⁂ چه داند آشنا گشته
شمارا چه فهمید ⁂ مکن افشای سر عشق مجذول ⁂

که هر کس نکته فهمید شد و چون قلم در شرح توحید رسید
بی اختیار کتابخانه چند صحیفه در موضع بیان افتاد و
از نه این بی سر و پا را لکجا آرای این سخنان نوشتند
بیت جرعهٔ نوشیدم از کاسش آرام داد جامم ساقی
شیرین کلام بلکه ملهم گشتم از نور هدای از
عنایاتش بگفتم این کلام از زبان را نشنود با
غیر گفت مطلع شمس حقیقت گشت شام من نگفتم
آنچه گفت ست او بود بس سخن کوتاه کردم والسلام
بدانکه توحید بر سه قسم ست **اول** توحید قول بزبان گوی
لا اله الا الله اگر دل موافق باشد بتقلید جز عوام است
و اگر موافق نباشد هیچ اعتبار نیست الا مگر بصورت که

جان او اخلاص شود دوم توحید علمی است یعنی
بیقین داند که الله تعالی یکی است در ذات خود و منزه
هست و پاک است نه هر چیز که در فهم ما آید و در خیال
و اوهام ما گنجد سوم توحید علمی یعنی یگانه گردانیدن
دل است نه ماسوای او هیچ از روی طلب و اراده
مقصود و مطلوب او بود و هیچ نه از روی علم که او را
داند او را نه غیر او را و هیچ نه از روی عمل و عبادت که
او را پرستد و او را پاکی نه غیر او را و مصطفی الصفة
ثابت و ما الصحیح الاعتقادی علیه الخبر چنانکه در شریعت حق شود
بسبب وی اعتقاد یعنی حکم جازم و یقین تام که شک و
شبهه در وی نباشد و معنی اعتقاد بستن دل است

محکم بخدا بخدا بلکه بنده شود و یجب ان یقول آمنت بالله
بیم اصل و در شستن اعتقاد آنست که فرض است بر هر
بنده برخدا اینکه گوید ایمان آوردم بخدای بدانکه
معنی ایمان اقرار کردن است بزبان و باور داشتن
و قبول کردن است بدل خدا و همه چیزها که فرستاده
محمد علیه السلام و کوتاه تر لفظی که ایمان باو درست شود
آنست که گفته شود ما امرنی الله لقد قبلته و ما نهانی
عنه انتهیت عنه یعنی هر چیز را خدا امر کرده است قبول کرد
م و هر چیز را که خدا نهی گفته است نمیکنم او را و هر که یقین
کند همین کلام را و اقرار کند بزبان درست باشد ایمان
ایشان و مؤمن بود انکس اما حقیقت ایمان کردیدن و قبو

کردن ست بدل وجزم و یقین کردن ست گفته وقر
موده های خدا. اوراست گوی دانستن ست وحق
دانستن خدا را و شکر کردن ست شد ست نه برای درست
بودن ایمان در شرع اقرار کردن بزبان را یعنی گفتن
دو کلمه شهادت را که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمداً عبده و رسوله تا که اگر کسی نگوید بزبان همین دو
کلمه را مؤمن نباشد و ایمان او معتبر نبود اگرچه بدل
قبول کرده باشد و ملائکه یعنی ایمان آوردن بملائکهای
خدای تعالی یعنی یقین کردن بموجود بودن و مخلوق بودن
ملائکه و مومن ملائکه آنست جسم ست لطیف و به رنگ و به
صورت و بهر رنگ که خواهند شوند و نیز یقین کرده شود

که

که ملائکه زن و مرد نیستند و فرمان برنده اند هرچه
را که فرموده شود و بی فرمانی نمیکنند الله تعالی را چندین
قسم ملائکه باشند بعضی ازیشان در شناخت و معرفت حق تعالی
مشغول گشته و غرق گشته اند و دیگر هیچ خبر ندارند و
قسم دیگر باشند که کارهای آسمان و زمین بایشان تعلق دارد
و آنچه از آسمان بسوی زمین فرود آید و قلم قدر بآن رفته
است حواله بایشان شده است مثل آوردن وحی و قبض ار
واح و فرستادن رزق همه جانداران و بعضی ملا
ئکه را امر کرده شده است بکارهای که در زمین باشد
مثل نویسنده دست راست و دست چپ مانند نگاه
بانان آدمی از بلاها و کتبه و رسلیه بغیر الهام آوردن

بکتابهای خدای تعالی و یقین کردن باینکه کتابهای
که فرستاده شده است بانبیا علیهم السلام و بیان کردن
همچون کتابها همه حکمها را از کردن و نکردن
و مانند حلال و حرام و فرض و واجب همه حق است و کتا
بهائیکه فرستاده شده به پیغمبران صد و چهارده است
و فرستاده شده است بر آدم علیه السلام ده صحیفه و بر شیث
علیه السلام پنجاه صحیفه و بر ادریس علیه السلام سی صحیفه
و بر ابراهیم علیه السلام بیست صحیفه و توریت بر موسی
علیه السلام و زبور بر داود علیه السلام و انجیل بر
عیسی علیه السلام و قرآن بر محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم و علیهم اجمعین و اما عدد پیغمبران را کسی نمیداند

ورسول جمیع رسول هست ومعنی رسول آن آدمی است
که فرستاده است او را الله تعالی بسوی خلق بعد آمدن وحی
ان از جهت رسانیدن حکمهای شرعیه ورسانیدن آن
حکمها بکه فرستاده است ودانانده هست خدای تعالی مارا و
بر رسول کتاب دیگر لیکن تو در کار بود واما نبی خبر دهنده
آدمی باشد فرستاده است الله تعالی بسوی مردمان تا برای رسا
نیدن حکمها خواه همراه او کتاب باشد وخواه نباشد وایمان
آوردن بهمه انبیاء ورسول فرض هست وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
یعنی ایمان آوردم بروز آخر که روز قیامت است وَالْقَدَرِ
خَيْرِهِ وَشَرِّهِ مِنَ اللهِ تَعَالَى قدر بمعنی تقدیر کرده شده است و
مقدار و مقرر کردانیده هست الله تعالی که فلان کار میشود

و جزو خوب بهتر کارها و شر بدی کارها و گناه و معنی کلام
آنکه ایمان آوردم بخدای بآنکه تقدیر نیکی و بدی پیدا کردن
همه کارها از وی است والبعث بعد الموت یعنی برانگیختن
و زنده گردانیدن مرده ها از قبرها باین طریقه که یکجا میکنند
همه عضوها را و اجزای مرده ها را که ریزان شده و دو
ذره شده است و بعد از یکجا شدن اعضا مر آن را
بسوی همون اجزا و بهمان صورت و بدنیکه در دنیا بود آن را
زنده میگرداند و حشر احیا یعنی زنده کردن بدن
جسد اول که در دنیا بودن و آوردن روح یعنی جان
بسوی همان بدن که جمله اعضای اوست و فرض است
قبول کردن و یقین کردن حشر جسمانی و کافر میشود انکار
کنند

لند و قبول نکنند زیرا که صریح آیات قرآن و احادیث
نبوی صلی الله علیه وسلم دلالت میکند بر آنکه حشر و ز
نده کردن همان بدن اول حقیقت اگر چه شکل و رنگ بد
لها بهره شرع و عرف آن تبدیل و تغییر را اعتبار نکرده
اند چنانکه یکمرد جوان بسیار تر و فربه خوب بعد از چند سال
پیر و خراب و سفید شد و بد روی شود باز همان آدم
اول بود حقیقة و هر چه که بگردن وی هم جوانی لازم
هر وقت پیری شد همان لازم بود پس هم زنده شدن بعد
مردن پیر همان آدم بود که هم در دنیا زنده شده باشد و حق
آنکه عقل را در دریافت امور اخروی راه نیست
و بجز تقلید راه شریعت و فرموده خدا و رسول او علاج و چاره

می باید که در امور و حکمهای دینیه و آنچه بعد از مردن
پیش می آید که آخرت میگویند یقین بگفته خدا و رسول
او کنند و تسلیم باشند سر موی شک و شبهه راه ندهند تا آنکه
نه شوند نقص خلاص یابند و درینجا امام اعظم رحمة الله علیه
عقیدها را همچنانکه در قرآن شریف آمده است بیان
کرده اند نه زیاده و نه کم و دلیلهای عقلی و سخنهای فلاسفه
را هیچ اعتبار نکرده اند و آنکه در السنه شنوده مذهب اهل
سنت و جماعت درویش فرقه ناجیه است که بایشان اوایل
عمل کرده و بحدیث نبی صلی الله علیه و سلم چنگ زده اندکه
راه سلامت است و بعقل خود به غرور کاری نکرده اند
والحساب و المیزان حق یعنی نامه اعمال را دیده و عملهای

بندگان را یک یک شماره کرده شود تا که مردمان
بدانند که کدام بنده کارهای ثواب بسیار کرده
است و بفرموده خدا رفته است نامه اعمال او را بدست
راست او بدهند و آن بنده از جمله راست گویان
و نیکوکاران بود و اصحاب یمین باشد و یا کدام
بنده که کارهای بد بسیار کرده است و بی فرمانی
و گناه کرده است نامه اعمال او را بدست چپ
او بدهند و از اصحاب یسار باشد و همه مردمان در روز
قیامت بدانند که یوم تبلی السرائر روزیکه پیدا
و آشکار شود سرها و پوشیده کیها و رسوائی مرد
در آن روز هویدا شود و مؤمنان همه خوش وقت

کردن و بد کاران همه جبر و اندوه برند و
میزان عبارت از این چیز نیست که موازنه
کرده شود وزن و برابر کرده شود عملهای بنده را
با آنچه دانسته شود که چه مقدار رسید عملهای بنده
کان میزان را بهمین مقدار یقین کرده شود
قدر عملهای بندگان را و فرض است قبول کردن میزان
یقین کردن و اما چگونگی میزان که مثل همین
ترازوی دنیا است و هر عملهای بندگان جسم
و صورت ندارد چگونه وزن میکنند حقیقت این را
دانستن در کار نیست و عقل تمد دانستن آنکه میزان
الهی چگونه است و چه طریقه وزن میکنند عاجز است بلکه

فرض ایمان آوردن به پل صراط است که بعضی ازیم
خبر داده است و دیگر گفته‌ام کار نیست و کفر او حق
یعنی پلی کشیده‌اند بر بالای دوزخ حق است باریکتر از
موی و تیزتر از شمشیر میگذرند بر بالای همان
پلی همهٔ مردمان از مومن و کافر و هر که ام بقدر عمل
خود میگذرند و چند از مومنان مانند برق چشم میروند
و چندی دیگر مانند باد تند میگذرند و بعضی از ایشان
دیگران بهمین طریقه مومنان از پل صراط میگذرند
و اما کافران همه در دوزخ می افتند والجنة حق یعنی
بهشت و بوستانها که همه درختها و میوه‌ها و انهار
وی هست حق است والنار حق یعنی آتش دوزخ حق است

و هر دو خلق کرده شدها و پیدا کرده شده خداوند
و هر دو موجود هستند الحال و باقی هستند و برهم
نمیخورند و فانی نمیشوند آنانکه در همین دو جای
هستند و فرض است ایمان آوردن بانکه بهشت خانه
ثواب است و در وی اند همه نعمتها و راحتهای بسیار است
و کوشکهای و قصرها و حوران و غلمانان و خیر مالیست که
گوش هیچ نشنوده است و چشم هیچ
ندیده است و نهایت خوبی و مرغوبی همه را اختیار
کرده شده است و وعده کرده شده است از برای
مومنان و پرهیزگاران و خداشناسان که دایم و همیشه
در وی باشند و دوزخ جای عذاب و عقاب است و جا

وزان ورود آید الا بار باشند و همه کتابهای خدا
خبر داده شده است و همه پیغمبران گفته اند یقین باید
دانست که حق و راستها هست بحث و جدال و گفتگوی منکر
آن کافر را رد باید کرد و گوش بگفته آنها نباید انداخت

اَللّٰهُ وَاحِدٌ لَا مِنْ طَرِيقِ الْعَدَدِ وَلَكِنْ مِنْ طَرِيقِ
انه لا شریک له یعنی الله تعالی یکیست و یگانه بودن الله
تعالی نیست بطریق عدد و بشمار کردن یکی و دو گفتن
زیرا که الله تعالی متعدد و صد نیست بلکه واحد بودن الله
تعالی بآن معنی است که نیست شریکی مر او را در صفات
همچنانکه لا اله الا هو وحده لا شریک له [illegible]
یعنی نیست الهی و معبودی که پرستیده شود او را مگر الله تعالی

به تنهائی که نیست شریکی مر او را در عبادت کردن و پرستیدن
و شریکی که نمیشود در شریکی کردن پروردگار
احد برای او یعنی الله تعالی واحد است و یگانه هست
در خلق کردن و پیدا کردن همهٔ موجودات و نیست
شریکی مر او را زیرا که اگر شریکی باشد باید از هر کردن
کارها یاری نه شریک طلبد و یاری طلبنده عاجز باشد
خدای رزاق پروردگار باید که قدرت تامه و کامل داشته
باشد که هیچ محتاج به دیگری نباشد و واحد یگانه
بودن در ذات است یعنی در ذات و حقیقت خود
یگانه است و نیست شریکی مر او را موجود بودن و
خود شدن زیرا که اگر شریک باشد باید که برابر بود

در حقیقت و صورت و جدا شود و امتیاز یابد شد پلد کر
بخصوصی و شکلی بس لازم می آید که احد تعالی مرکب شده باشد
و خصوصیت باشد و هر مرکب محتاج بود و محتاج خدا نبود
و دیگر آنکه خدا از موحه نیست که قل هو الله احد ذا الله الصمد
یعنی الله تعالی یکانه نیست در ذات و وجود خود دیگر هیچ
موجود حقیقی نیست که با او شریک باشد و هیچ شمار او نه
ذات و هیچ صمد نیست یعنی غنی نیست شد هر شی به همه وجه
دارات صفت هوست هست به هر کمال و هر شر و هر خیر بلکه همه تمام
هیچ دارد و محتاج نیست بسوی او در همه وجها و شد او ثابت
نمود می و نیست هر چیز باو ثابت و وی بذات خود پیدا
شده نام پلید هستند و نه دیگری از این ستا زیرا که

هر چیزیکه نبود پس هست شود و نپاید گویند حادث است و مخلوق

نیست الله تعالی قدیم است و از وی هیچ چیزی پیدا

والله کان و لم یکن معه شیء یعنی الله تعالی بود

و نه بود با همراهی او هیچ چیزی پس الله تعالی چگونه که

نابوده که پیدا شود و حال آنکه واجب الوجود است لا

هستی لذات خود آمده است و لم یولد نیست

یعنی نیز ابن کسی است و تولد نشده بود و کسی نیست را که

نیست مر الله تعالی را همسری و همتای که تا بود مصاحبی

دیگر باوی و فرزندی تولد شود و ملکه هیچ کسی موجود

حقیقی نیست مگر یکی ذات واجبی لیک فرزند باید که

با هم یک برابر باشد و حال آنکه کل شیء هالک الا وجهه

نطفه نیست خدای ۵ یعنی هیچ پسر و هیچ دختر ملاک نیست
نیست و نبودی ندارد و مگر ذات احد تعالی که هست
و همیشه بوده این آیت رد میکند سخن نصاری و یهود
را که گفتند عیسی عزیر پسر خدااند و ملائکه دختران
خدااند و این سخن رد بر کافران باطل و ناروا است
هم به دلیل عقلی که واجب تعالی یکی هست و هم به دلیل نقلی که
ولم یکن له کفوا احد یعنی نیست همتای او را هیچ
احدی و کفوا بمعنی مساوی و برابر بود و لیکن در حسب و نسب
و این معنی در باب نکاح است و با کفو بمعنی مثل و هم شکل و
مانند یکدیگر بود و لیکن و هم معنی در اینجا سالک ده نیست که
هیچ احدی مثل وی نیست و هم جنس وی نیست و هم شکل

و برابر وی چیز نیست هیچ زیرا که هرکدام از اینها دلیل و علامت
جسم است و احتیاج است و ایزد تعالی واحد حقیقی است
که منزه است و بریست از بوی زکی چون تعدد و ولد آثار
جسمیه و احتیاج است بجهت آنکه توالد کنند و با توالد شود که هرکدام
از این دو لازم احتیاج را و نقصان بسیار را حاصل است
کلام آنکه امام اعظم رحمه الله تعالی اثبات کرده است وحدانیت
ایزد تعالی بدلیل قطعی بکتاب ایزد تعالی و اشارت کرده
است بسوی آنکه مذهب حق همین است و روش همه انبیا
علیهم الصلوة والسلام همین است که کفر مومن ایمان
آورده اند و خدا را شناخته اند چنانکه خدا فرمود
است آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون الایه

و دلیلهای عقلی نقلی اوشان بسیار دارد و وجود وی شک

شبهها بسیار میشد و عقلها بعضی مردمان هم بسیار ضعیف

ونده‌ها یافتن امرها که حاضر نیست بالغایت عاجز است

همانا بهتر که باور مومن بشوند خدا و رسول او عملی که شود و بنده عقبا

این راه بسلامت گذشته شود و اما حجة الاسلام بکر

بنا اجمال اینها الحق اندکه نوشته میشود واحد یعنی موجود

حقیقی که نیست ترکیب و اجزای وجود وی و واحد الصفات

یعنی نیست شریکی و مثلی مر او را همه صفات کمال صمد است

یعنی غنی است بذات خود دیگر و مستغنی است اند غیر سم

مطلقا و کل مخلوقات همه محتاج اند بسوی وی بنده همه جهات و حر

حالها و کلها احدی الذات است و احدی الصفات است صمد است

دلیل ثبت بر اینکه ذات شریف او واحد است و لم یلد
دلیل ست بر اینکه وجود او دایم است ازلی و ابدی
نیست مثل بنی آدم که بخورد و نسل و اولاد او باقی
ماند و لم یولد دلیل بر اینکه نیست مثل آدمی که اول نبود
و بعد از آن پیدا شود و لم یکن له کفواً احد دلیل بر اینکه
وجود حقیقی مر احد راست که دیگر همه چیزها اند پرتو وجود
او یعنی نیست غیر او را وجودی بی پرتو وجود او و لا
یشبه شیئاً من الاشیاء یعنی مانند نیست با و لکن هیچ کدام
از مخلوقها لم یزل اهل است و لایزال همیشه بود باسمائیه
و صفاته الذاتیه و الفعلیه یعنی دایم و قدیم است
اسمهای و نامهای الله تعالی و نیز نمی شود بادا اسمی و صفتی

و قایم نمی‌شود بذات او چیزی زیرا که هر چه قایم بذات
خداست لابد است که باشد صفت کمال است اگر باشد
همان صفت چیزی لازم می‌آید که خالی باشد احد
تعالی از صفات کمال و خالی بودن خداوند از صفات کمال
نقص است و دیگر آنکه ذات او تعالی محل حوادث می‌شود
نسبت نقص بذات او تعالی نابود بسبب اشتراک اسما و صفات
کمال خود او زایل شود بلکه همه وصفهای کمال وجود
و اسمای حسنی حق تعالی را ازلی است و قدرا ازلی هست و حی باشد
و مراد بصفت ذاتیه آن است که حق تعالی را بضد و
یا نقیض او متصف نشود مثل حیات که ضد وی موت است
و علم که ضد وی جهل است بخلاف صفت ازلیه او تعالی

بود امام و پیشوای همه صفات بود و علم صفت او تعالی

بود در ازل و میداند همه اشیا را در ازل و پوشیده نیست

نه علم وی هیچ چیزی و مقدار ذره را میداند بیکبار

و نهان ما را میداند و ورا نیست با تکرار نبوده کار

و قدرت صفت وی است و ازلیست و توانا است بر کردن

هر چیزی و سمع صفت او است و ازلیست بغیر شنوا است

همه آواز و سخنها را بصفت سمع که قدیمست و بصر صفت

او است می بیند احد تعالی همه چیزها را به بصر که قدیم است

و صفت او است در ازل و آیات او جای بنا و دلالت

میکنند بر اینکه همین دو صفت ذاتیه احد تعالی است

و از صفت علم جدا است ایمان آوردن با همین

دو صفت فرض است و اما حقیقت و چگونگی این دو را
دانستن در کار نیست و عقل بشر کوتاه است و بسیار
چیزهای که در نظر نیست و نه عالم دیگر است دانسته نمیشود
باید که بعقل تکیه نکرده شود و بفرموده خدا و رسول او
ایمان آورده شود و لیکن اینقدر یقین باید کرد که
مانند همین گوش و چشم ما نیست و بیچون و بی مانند
هر صفات خدا همچنان که ذات خداست و اراده
صفت خداست هر چه را خواسته شد و هر چه را نخواست
نشد و هر چیز که هست در دنیا و آخرت و در عالم ملک
و ملکوت و خیر و شر همه باراده و خواسته او تعالی
هستی شده است و لباس هستی را پوشیده است زیرا که

الله تعالی هر کاری را که کند بقصد و ارادت میکند یفعل
الله ما یشاء و یحکم ما یرید و اما صفت فعلیه آن است که
نه خالی بودن و نابودن آن صفت هیچ نقصی بذات
او تعالی لازم نیاید مانند خلق کردن آدمی و رزق دادن
و پیدا کردن بعد از آنکه نبود و مانند زنده گردانیدن
و میرانیدن و بخشیدن گناهان ایشان و دایم الله تعالی متصف
بهمه صفات است و له اسماء و مر الله تعالی را نامهای نیکوست
ازلی و ابدی است اول و آخر ندارد و پیدا نشده است
مر الله تعالی را اسم و لا صفاته و نه صفتی بلکه در ازل
الازال همه صفت کمال مر او را ثابت و فاعل و کننده
همه کارها است و فعل صفت او ثابت در ازل و دیگر همه کارها

خلق گفته شد او هست و صفات الله تعالی در ازل ثابت
و نیست گفته شده اگر شنونده پرسد که همان صفات خدا مخلوق باشد
گفته است و نوپدید گشته است و یا شک کند در وجود صفات و هر
از ایشان صفات بی‌شمار آن کس کافر شود با خدای تعالی یعنی ایمان
نیاورده است بخدا و بصفات خدا والقرآن کلام الله تعالی
یعنی قرائت گفته شد یا اللهجه حروف کلام خدا است
و صفت خدا است نوشته شد است در صحیفه‌ها یعنی
حرفها و نقطه‌ها همچون قرآن حفظ گفته شد بر نبی صلی الله
علیه وسلم نازل شده فرو آمد و آورده شد جبرئیل
علیه السلام و خواندن ما بان قرآن را و نوشتن ما
بان و حفظ کردن ما بان مخلوق است همه اینها و اما

حقیقت قرآن که معنی قایم بذات خدای تعالی است صفت و
خداست قدیم است و نیست مخلوق زیرا که حروف
والفاظ و کتابت و قرائت همه افعال بنده است
و بمنزلهٔ علامات و لباس سخن است و اینها همه حادث است
و حقیقت قرآن کلام خداست و از اینها منزه است
و قدیم نیست بسبب و مبدع گشتن و لباس بدل گردد
صاحب لباس را هیچ خللی نه و فرض درین باب ایمان
آوردن است بقرآن و متابعت کردن است
امرها را و نهی‌های قرآن را و قبول کردن است حلال
و حرام و حقوق قرآن را که بجا آوردن است
و همچنین قدر اداء اصول دین است و آنها زیادتی

برانکه

برانکه حادث و قدیم نیست بدعتی و تعلوی را مانده نیست

وما ذکر الله تعالی فی القرآن واخبر ما‌انکه بیان کرده است

الله تعالی در قرآن از قصهٔ موسی و انبیا علیهم السلام

و از فرعون و ابلیس علیهما اللعنه بدرستی همهٔ آنها

کلام خداست و خبر دادن ست از آنها و قرآن

کلام خداست و مخلوق نیست و سخنهای موسی علیه السلام

و دیگران همه مخلوق نیست باعتبار اصل و ولکن

اصل نیست و بتحقیق شنیده بود موسی او را صدای بغیر کیف

خدای تعالی را و آن صفهٔ ازلیه است مر الله تعالی را الغیب نیست

بالفاظ و حروف و بیان بر خلاف صورت او را و نیست مثلی بغیر نیز

و نبود او را مر الله تعالی را نیست حد و وجه و قلم

ذات او ازلی و هرجا میگه تکلم کرد با موسی علیه السلام

تکلم بکلام ازلی بود چه صفات وی همه ازلی و صفات

احدیت همه بخلاف صفات ذات او و صفات مخلوق همه حادث‌اند چه

که همه اشیا را بیند مثل اسمان ما و قدرت کامله

دارد و نه مثل قدرت ما و تکلم میکند نه مثل سخن گفتن

ما و میشنود نه مثل شنودن ما زیرا که گفتن و

دیدن ما همه بآلات است و جوارح

ازین نیز دیگر و ابسته بود و محتاج

همه اینها منزه بود و هستند

بیمار ای همین صفات

[illegible]

از جهت قول الله تعالی لیس کمثله شیء و معنی شیء

موجود است یعنی الله تعالی موجود است مطلق و شیئیت

جسم و شیئیت جوهر و شیئیت عرض زیرا که هر کدام

ازینها ممکن است و هر ممکن محتاج است و جوهر محل

اعراض است و عرض محتاج بجواهر است و همه دلیل

حدوث و شیئیت و الله تعالی قدیم است و شیئیت جای شش

و شیئیت حد یعنی مر او را یعنی نهایت ندارد و تعریف

بجنس و فصل که ماهیت شود و شیئیت مر او را ضد یعنی مخالف

برابر ندارد و شیئیت ند یعنی مر الله تعالی را یعنی شبیه

مثل مر او را برابر در صورت او را و شیئیت مثل یعنی شریک

شیئیت مر او را و مر الله تعالی را شبه نه بود وجه و قسم

چنانچه در قرآن ذکر آمده نسبت بسوی ید و وجه و
نفس از صفات خدا است و اما حقیقت آنها را دانسته
نمی‌شود و تاویل هم کرده نمی‌شود گفته نمی‌شود که
ید بمعنی قدرت باشد یا نعمت بود زیرا که در این تقدیر
ابطال صفت است که دلالت میکند بر ثبوت وی
قرآن و این مذهب معتزله و اهل قدر است و اما
نزد امام اعظم رحمة الله علیه جمله متشابهات
همچنان تاویل نمیکنند و لیکن ظاهر ید الله و وجه الله را
میگویند و لیکن میگویند که از صفات خدا است
و غضب و رضا هر دو نیز صفتهای خدا است بی کیف
و خلق میکند یعنی موجود میکند یعنی الله تعالی همه

موجودات راند مانع یعنی الله تعالی موجودات را از نهان
خانهٔ عدم بصحرای وجود آورد مانع یعنی هیچ مسولا و چیزی که
مجال بر آوردن باشد در کار نبود چنانچه آدمی از قطرهٔ
آب منی مسبوق با عناصر اربعه که آب و خاک و باد و
آتش است اصل اشیا هست جملی گفته اند و این مذهب را
بر اسباب ظاهرست بر طریق عادت حمل گفته اند و اما در
حقیقت الله تعالی قادرست بر اینکه خلق کند هر شی را
بی سبب و واسطهٔ دیگر چیزی و بود حق تعالی عالم بهمهٔ
چیزها در ازل و معیار و مقرر گفته بود و هر چیز را باندازه
دانستن حق قضا هذا حکم کردن است که فلان چیز
در فلان وقت پیدا شود و همین تقدیر و حکم معین در ازل

نمیباشند به دانستن همان چیزها و پیدا نمیشود هیچ چیزی
در دنیا و نه در آخرت مگر اینکه پیدا شد همان چیز را ادا
راده کرده شد موجود گشتن او در القضا و بعد
او پیدا شده و نوشته شده شده همه چیز را در لوح المحفوظ
همه اوصاف ویرا خوبی و بدی و درازی و کوتاهی
و خوردی و کلانی و بزرگی و کمی و گرمی و سردی
و طاعت و اراده و گناه و همه احوال و اخلاق
آدمی را نوشته همه شده است ولیکن حکم کرده نشده است برا اینکه
فلانی مسلمان است البته و با فلانی کافر است البته بلکه
نوشته شده است که اگر اختیار کند ایمان را مؤمن
میشود و اگر اختیار کند کفر را کافر میشود و میدانند

امد

الله تعالی معدومهارا در حالی عدمش بعینها میداند

ممکنه است پیش از موجود شدن میداند و نیز میداند آن

را که اگر موجود گرداند چگونه موجود میشود و میداند

این را که چگونه فانی میشود و چند حال میگردد و این

همه تغیر و اختلاف در مخلوق بود نه در علم الله تعالی که

قدیم است و واحد است و خلق کرده است الله تعالی

بنده را خالی از کفر و ایمان یعنی بنده در ابتدای خلقتش

نه مؤمن است و نه کافر است و بعد از انکه بنده بحد

بلاغت رسید و عقل پیدا کند مخاطب میگرداند و امر

میکند بنده را با ایمان و طاعت و نهی میکند از کفر و

معصیت پس شخصیکه کافر میشود با ختیار خود و با

کار خود به پوشانیدن حق را و بخذلان الله تعالی
توفیق ندادن الله تعالی او را و بخشیدن ایمان آ
ورده شده بفعل اختیاری خود با قرار کردن بزبان
و تصدیق کردن بدل و بتوفیق دادن الله تعالی او را
و نصرت و یاری دادن الله تعالی او را و معنی توفیق
گردانیدن اسباب خیر است موافق بمطلوب بنده و میل
داشت بنده بسوی کار خیر چنانچه در خبر آمده شده اخرج
ذریة آدم من صلبه در تفسیر مدارک آمده است
در بیرون بهشت که بیان لغایت یمن و کلانها
همه اولاد و ذریات حضرت آدم را مانند مور از
برآورد و بر صورت مورچه جانداد و گردانید همه

آنها را صاحب عقل و بعد از آن خطاب کرد

بنی آدم را و گفت اَلَسْتُ بِرَبِّکُم آیا نیستم من

پروردگار شما یا و همه بلی گفتند یعنی هستی پرور

دگار ما پس اقرار کرد این عهد که همه اولاد را بایمان

آوردن و هر دو از کافر شدن و بودن ما اقراری

به پروردگار و ایمان آوردن باد و عهد میثاق

همین است أَوْفُوا بِالْعَهْدِکُم آمده است و بسیاری

مفسران اتفاق برهمین معتبر کرده اند که همه اولاد

آدم علیه السلام که تولد شوند و هر اینده از پشت

و شکم تا روز آخر بر همین فطرت یعنی خلقت مسلمی

زاییده شوند و در حال بود که همه صفا و بی غبار

باشند و شیطان کافر شد بعد از بلاغت بشر تبدیل کرده است
و دیگرگونه گرداننده نیست ایمان و حیا خود را با خلقان
ولکن خذلان و عهد و میثاق را شکسته است و بر کفر خود
اقرار کرده است و تحصیل ایمان آورده و تصدیق
کرده است ثابت و اقرار مانده است بر ایمان اصلی خود
و دوام آورده است بر همون ایمان و جبر نکرده است
الله تعالی هیچ یکی از بنده کافر را بر کفر و ایمان یعنی خلق
نکرده الله تعالی شک و انکار را در دل کافر به اختیار
وی ولکن خلق کرده است همه بنده کافر را شخصی
ودود و قابل همه کارهای کفر و ایمان و طاعت و عصیان
گرداننده بود و همه فعلها کارهای بنده بوده

کنند بود و بغیر اختیار و میل کردن دل بنده بود
آن کار را و الله تعالی خلق کنند باشد آن کار را حقیقةً
و همه آدار و فعلهای بنده بخواستن الله تعالی و بقضا
و قدر و دانستن الله تعالی بود و اما کارهاء بنده
که همه آنها که واجب می شود بامر الله تعالی و بفرمود الله تعالی
و بمحبت و رضا و خوشنودی او بهشت و بخواهشت
و قضا و قدر او بهشت و اما گناه و بی فرمانی و همه
معصیتها بعلم و دانستن الله تعالی و بقضا و قدر و مشیئة
الله تعالی هست و نه بمحبت و رضاء الله تعالی و نه بامر و
فرمود خدا و الله لا یحب الفساد و لا یرضی لعباده
الکفر و لا یأمر بالفحشاء و این آیتها حجت است بر اینکه گناه

بمحبت و امر خدا و برضاء خدا نیست و لیکن بنده اگر
بخواهش نفس رود خداوند از عزت گناه را خلق
میکند و انبیا علیهم الصلوات والسلام همه معصوم و پاک
باشند از همه گناهان بعد از پیغمبر شدن نه گناه صغیره و نه
گناه کبیره و نه قبائح یعنی کارهای قبیح هست از پیغمبر
آن نشود همه راه بر و راه نمایند و حساب ایشان و
پیشوا باشند و آنچه گاهی که از انبیا آمده است آن زلت
یعنی لغزشی است و خطا است یعنی بی قصد و اختیار است
و در آنها هم حکمتست که عقلهای ما از آن یافتن وی
عاجز است از این باز نگاه باید داشت و یقین پاک
بودن و پیغمبر بودن آنها باید که و محمد مصطفی صلی الله

علیه السلام حبیب وی است و رسول و نبی و پیغمبر و
فرستاده شده خدا است تعالی بر همه مخلوقات و بر
گزیده خدا است خلاصه و زبدهٔ همه موجودات است
مصطفی و اختیار کرده شده خدا است صفی و نقی
پاک و مطهر کرده شده است و عبادت نکرده است بتها
صنم و بت را اصلا و شریک نیاورده است مقدار
چشم زدنی نه پیش از پیغمبری و نه بعد از پیغمبری
و اختیار نکرده است هیچ گناهی در همه عمر خود و اعلی
و بهتر همه پیغمبران است صلوات الله علیهم اجمعین و بهتر
مردمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق
است رضی الله تعالی عنه اختیار و اعلی است در باب

افضل بودن ابوبکر صدیق رض بسیار آمده پیغمبر

اجماع و اتفاق همه اهل سنت و جماعت بر تمام

شده و بعد از حضرت ابابکر صدیق رض افضل و بهتر

همه مردم عمر رض ابن خطاب است و نام او در همه شد است

او فاروق یعنی فرق کننده میان حق و باطل چنانچه

خبر است که منافقی همراه یهودی دعوی کرد هر دو پیش

رسول علیه السلام آمدند و آن سرور حکم به یهود کرد

قبول نکرد آن منافق بعد از آن به پیش ابابکر صدیق

رفتند چنانچه حضرت نیز همان حکم آن سرور صلی الله

علیه و سلم را کرد باز قبول نکرد بعد از آن به پیش

حضرت عمر رض آمدند و گفت یهودی که حکم کرد رسول

الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر صدیق رض قبول کردی

منافق آمده گفت که پیش عمر بن الخطاب رض که ایشان داده باشند

گناه هر دو در اینجا تا آنکه من خانه رفته سلاح بعد از آن

حضرت عمر رض خانه رفته شمشیر را گرفته بر آمدن و زدن

با آن شمشیر گردن منافق را و گفتند که اینچنین حکم را

کرد بلکه قبول نکند حکم خدا و حکم رسول خدا را امروز

این حال حضرت جبرئیل ع آمد و گفت که به درستیکه

عمر رض جدا کردن حق و باطل بس از آن فاروق

نام کردن در تفسیر قاضی بیضاوی و بعد از آن حضرت

عمر رض بهترین مردمان حضرت عثمان ذی النورین

است فرموده لعائشه بعد از آن حضرت علی ابن

ابو طالبنینک ازم اهله و جهه سنه و ازمانه و مقامانه حضرت

علی ازم اهله وجه الله لیک شانه و پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فرموده اند که تو برادر منی و مانند حضرت هارون

برادر موسی علیهم السلام مبارکسی و لیکن نبوت پیغمبر بعد

من و خلیفه شدن پیغمبر جای نشین پیغمبر شدن و

نائب شدن همان چهار یار پیغمبر همان ترتیب

که اول ابابکر صدیق نی باجماع صحابه و اتفاق همه صحابه

خلیفه برحق شدن و بعد ازان حضرت عمر رض بغیر

موده خلیفه اول بالاتفاق همه صحابه امیر المومنین

عمر رض خلیفه شدن و بعد ازان حضرت عثمان

بمشوره و اتفاق همه صحابه خلیفه شدن و بعد ازان

حضرت علی کرم الله وجهه خلیفه و بودن آنها خلفا برحق

و حکم کننده کان برحق هدایت کننده کان و راه

نماینده و عبادت کننده بودند الله تعالی را برحق بود

جا فرمان کی و باجود عبادت و بنده گی کردن و همه اصحاب

رسول خدا برحق و برگزیده و بهتر همه مخلوقات هر باشند

چنانچه رسول علیه السلام فرمودند که یاد نکنید هیچ یکی

اصحاب مرا به بدی مگر به نیکی و یاد کنید و نیکی [illegible]

ایشان را مگر به نیکی

اصحاب را ولا نکفر مسلما بذنب من الذنوب یعنی حکم

کرده نمیشود بکفر هیچ مسلمانی را بسبب گناه از گناهان و

اگرچه آن گناه بزرگ بود مگر چه که او حلال نداند

گناه را و کسیکه حلال شمرد و گناه نداند کافر شود

اما گناه کبیره بر نیارد بنده مؤمن را از ایمان و از

بیل یعنی دور نمیکند از وی نام ایمان را زیرا که ایمان

تصدیق کردن و اعتقاد و یقین کردن مر جمله

دین اسلام را و هر چیز را که خدا و رسول خدا فرموده

است و ضرورست و فرض است در دین است جمله

یقین داشته باشد و انکار نکند خدا و رسول را

و انکار نکند ضروریات دین و بنا بر مسئله کافر

نمی شود به سبب گناه کردن زیرا که کفر بی ایمان بودن را

گویند و این مرد گناه کار اقرار به گناه دارد و گناه

را حرام میداند پس ایمان وی برقرار بود و مؤمن بود

حقیقة اگرچه به سبب گناه فاسق شده باشد و از اهل سنت

و فرمان

وزمان برآمده باشد ومسح کشیدن بربالای موزه
ونماز تراویح سنت است ونماز خواندن در پس
هر مسلمان روا است خواه متقی بود وخواه فاسق بود
واین سه مسئله رد مذهب شیعه است که آنها منکرند
همین مسئله را وانکار کردن همین سه مسئله ها ضلالت
وگمراهی است ونمی گوییم ما این را که بندهٔ مؤمن را
ضرر نمیکند گناه وداخل نمی شود بندهٔ مؤمن در آتش
دوزخ زیرا که گفته شده است مؤمن را اگر طاعت کنی خدا
ی را ثواب میابی واگر گناه کنی البته عقاب وعذاب
میابی وبقدر گناه در دوزخ هم در آید ولیکن دائما
بندهٔ مؤمن در دوزخ نمی ماند مانند کافران که همیشه

و در لحد ابد الآباد در دوزخ می باشند و اما مذهب
مرجیه ملاحده آن است که بنده مؤمن هرچگاه به پایه رسد
بدرجه قرب یقین تمام پیدا کند ضرر نمیکند او را گناه
و عبادات از وی ساقط میشود و طاعت او بدل بود
و همان یقین و تصدیق کامل است باید کردن و ناکردن
عملهای ظاهری برابر بود و این مذهب باطل و دروغ
است زیرا که بهترین همه مخلوقات و مقرب تر از همه اوّل
مر آن سرور رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و بندگی و هیچ عبادتی
ظاهری از وی ساقط نشد و از صحابه کرام رضی الله تعالی
عنهم روایت نشده که گناه کرده باشند توبه و استغفار
نکرده باشند بلکه فرموده اند آن سرور رسالت صلی الله علیه و سلم

آنست که

آنست که هر روز هفتاد بار استغفار کنید و توبه کنید
متمسک از مرکب این امر یعنی شریعت برانگیخته خوف هر است
و ایمان میان خوف و رجا است یعنی ترسیدن از عذاب
خدا است و امیدوار بودن برحمت خدا میگویم
که حسنات و کارهای خوب کارهای خوب و طاعات همه
مقبول است و هر گناه همه از ما حاصل ما شود و همه مغفور است
و خدا می بخشد این مذهب باطل و دور از حق است و لیکن
میگوئیم که اگر حسنه کند و طاعت و بنده که همه شرائط
کند فرض و واجب و سنت و آداب بجا آورد و با
نباشد در آن طاعت عیبها که فاسد کند و بر هیچ
ضایع نمیکند خدای تعالی آن طاعت را اگر باطل کند

باشد آن طاعت سبب کافر شدن و دیگر ریا و عجب بی
اخلاص دران طاعت نباشد تا بوقت مردن و
دنیا با ایمان رفتن پس ایزد تعالی قبول میکند آنچنان طا
عتها را و ثواب میدهد آنکس را بوعده و فضل خود نه مزد
و اجر الطاعت و بندگی زیرا که بنده را اجره و مزد
نمیشود هر گناهیکه باشد از غیر کفر بغیر بنده
مومن هر گناهیکه کند و توبه نکند ازان گناهان تا
آنکه بمیرد مومن گناهکار بی توبه لیس بیشکه حواله
همان مومن در مشیت و خواست الله تعالی است
اگر خواهد عذاب میکند باتش دوزخ و این عذاب
و سزای بنده به فرمان نیست و بعد ازان از آتش

و عذاب خلاص میکند بفضل و بخشش خود از هوا
هیچ عذاب نمیکند و می بخشد آن بنده را الغفور من یشا
باین معنی بیت از لطف به بخشش رحیم رحمانی
وز عدل بنوازی سزای ما اینست و انکار ریا هر که
بیله بکار عمل و طاعت بنده بدرستی که ریا باطل
میکند اجر و ثواب آن عمل را چنانچه الله تعالی فرمو
ده است لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی یعنی باطل
مکنید ثواب صدقهای خود را بمنت دادن و ایذا
دادن و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم قبول نمیکند عمل را
که در وی برابر ذره از ریا باشد و کارها عجب و ریا باطل
میکنند زیرا که عجب یعنی خود بینی عمل ایشان میکرد اند

زا از طرد الله تعالی و از باطل شدن عمل ایشان و از امن

که عذاب خدا و نترسیدن که عذاب خدا البته

و کافر را خدا نمی بخشد لا یغفر ان یشرک به یعنی

نبخشد الله تعالی کسی را که شریک بیارد و کافر و یغفر ما

دون ذلک یعنی می بخشد الله تعالی هر گناهی که پست تر

از کفر باشد و کفر نیست از برای آنکه هر رسولی که خدا خواهد

بفرستد او را آیات یعنی علامات و معجزات که

دلالت کند بر حق بودن انبیا علیهم السلام ثابت و حق

است و خوارق عادات یعنی چیزها که بر خلاف روش

و روزگار پدید می شود در حالیکه دعوی پیغمبری میکنند

معجزه می نمایند و این معجزه گواهی میدهد بر راستی

دعوی پیغمبری مانند زنده کردانیدن مرده ها و سخن گفتن

سنگ ریزه ها و جاری شدن چشمه آب از میان انگشتان

دست و دیگر کارها و اما آن خارق و کارهای برخلاف

عادت که پیدا میشود از اولیا کرامات می نامند و ولی بنده

مؤمن متقی پرهیزکار عارف بخدا و صفات خدا بود متوجه

شونده و رونده در روی آورنده بدل بالکل بجناب قدس

الهی بود یعنی فانی از خود و از صفات خود و باقی بالله است

یکرم یعنی عزت دار میکند و خاص میگرداند الله تعالی بر

جنس خود هر کرا خواهد ذالک فضل الله یؤتیه من

یشاء و اما آن امرهای برخلاف عادت که ظاهر و پیدا

میشود از دشمنان و مردودان خدا مثل ابلیس و دجال

تفته نمیشوالجز هارا نه آباد و نه آرامات و لیکن تفته
می شود الجز هار فضای جاجابت آن کافران زیرا که
الله تعالی اد امیکند و می برآرد جاجتها اینهارا از
جهت اکتدراج و بلند شدن دعوای آنها از جهت
عقوبت و عذاب کردن آنها بس مغرور میشوند آنها
بهمین برآمدن جاجتهای هوائی نفسان وز
یاده میگردد به فرمانی و سرکشی اینها از امرالله وز
یاده میشود کفروالکار آنها بس مستحق شوند عذاب
بزرک الیم را و سزوار میکردند نار جهیم را چنانچه
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است که
اذا رایت احدکم یعنی چون نادیده شود که

میدهد الله تعالی بندهٔ را آنچه برا آنه دوست میدارد
آن بنده و حالا آنکه آن بنده در معصیتی بی‌ترسی
خود ایشانی شتابست رسنگیله باشد آن عطای
خدا آن استدراج آن بنده مکر و غرور و تا آنکه
میگیرد او را الله تعالی و کرفتن خدا سخت ترتی
نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا و الله تعالی یری فی الآخرة یعنی دیده میشود
الله تعالی را در آخرت و مؤمنان در جنت می بینند خدا
ی تعالی را بچشم سر بی مثل و بی مانند و بی چون و بی
چگونه و بی جهت و بی مکان و نمی باشد در میان بنده
درازی و دوری و نه نزدیکی و نه مقابله و رد

برو بودنی یعنی الله تعالی میدهد در آخرت قوت
را بچشم بندهٔ مؤمن که می بیند خدای تعالی را جل
شأنه و چنان زیاده میکند نور چشم را که در
می یابد و می فهمد دیدن جمال الهی را اند تشبیه جهت
بی چون و بی چگونه و دیدن الله تعالی در جنت
حق و ثابت گشت مر مؤمنان را بفرموده خدای تعالی که
وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی رویها
روز قیامت خوش و تازه شد در حالیکه می بیند
و ناظره بچند معنی آمده است بمعنی تفکر و اعتبار چنانچه
در رحمه نظر و نظرت فی الکتاب و بمعنی رحمت
و مهربانی آمده است چنانچه در نظر السلطان الی فلان

یعنی

بعضی شفقت و مهربانی زرد او را و بعضی دیدن آنرا
تنها چنانچه میگویند فانظروا الی الهلال و نظر در
آیه بمعنی دیدن که از برای ثواب ثنا و خوشی مؤمنان
اندوه شما نه از برای انتظار بلکه غم اندوه دارد
و ان ثنا و خبر داده نبی رسول خدا هم دلالت
میکنند بر حق رویه لقوله صلی الله علیه وسلم انکم ستر
ون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر یعنی بدرستیکه
میبینید شما پروردگار خود را هم چنانکه میبینید ماه
را در شب چهارده و شک نمیکنید در بودن ماه
ومعنی دوم دارد و درین باب اجماع امت است
که همه صحابه و تابعین پیش از جدا شدن مذهبها

در آمدن اهل بدعت و هوا اتفاق داشتن بر حق
بودن رویه و واقع شدن در آخرت و اتفاقست
آن هستانکه در رویه و در بسیاری از معتقدات
امور آخروی به عمل بقرده خدا و رسول خدا کرده
شود و تکیه با تفاق صحابهٔ کرام رضی الله تعالی عنهم و
بر روش اختیار پیشوایان و مقتدیان اهل سنت
و جماعت تمام انکار و گفت توی منکر از ادر دل
راه نهم و عقیدهٔ خود را با نکار آنها سست نکنم
چه عقل اگرچه در اصل خود نورانیست و جوهر مجرد
در و جانیست و در غایت عزت و نفاست
و برتر از همه علوی و سفلی هست و در یابندهٔ همه کلا

وجز

و چیز لطیف و لیکن بواسطهٔ تعلق او به بدن کثیف
و بدریافتن و دانستن چیزها عادت کرده است
بآلات جسمانی و حواس نفسانی که تا نشنود و نبیند
و نچشد و بوی نکند و مس نکند چیزها را نمی‌داند و بسیا
ری از چیزها را قیاس بحال ظرف و ظاهر میکند و این قیاس
چه کار آید و در امرهای غیبی و عقاید آخرتیکه
نمیتوان بدریافت او مگر از راه شریعت و تصدیق
کردن مخبر صادق که تکمیل نفس انسانی کرده همه مراتب
ملکی و علوی طی کرده و بدرجهٔ علیا و نهایت قاب
قوسین او ادنی رسیده و هر چیز را که همچنانکه هست
دیده و بجا آورده شرائع حقیقه و راه راست

رایشان نموده پیامبر زیقین بلقمهٔ سیّد و مولای
همه عالمیان از جهه شود و بی روی بهاد بان دین پیشوا
باین اهل یقین کرده توجهات رکیک و قیاسات ضعیفه
اهل بدعت و هوا را بیک سو نهاده شود زیرا النجاة
فی الصدق واقع شد شعر و لله سرٌّ فی العباد و بعضهم
العباد و منه المبدء و الیه المعاد و ایمان اهل سموات
و ارض زیاده نمیشود و کم نمیشود زیرا که اصل ایمان
گرویدن بدلست و اقرار کردن بزبان است و
حقیقت ایمان یقین تام است بجمیع انچه که آورده
رسول خدا از نزد خدای تعالی و حقیقت ایمان
قبول نمیکند زیاده شدن و کم بودن را الّا همه مؤ

مثال

همان برابر باشند در ایمان آوردن بهمه آنچه خدا
ی تعالی و برحق بودن پیغمبران و لیکن متفاوت باشند
در درجه و قوت و ضعف و کمال ایمان بحسب طاعت
و عبادت بود و نقصان ایمان بسبب معصیت بود و این
تفاوت در ظاهر ایمان بقدر عمل کردن بود نه
در اصل ایمان که خدا را یکی دانستن است و رسول را
اعتقاد داشتن پیغمبر را حق بودن و گردن نهادن بهمه
حکمهای الهی از اوامر و نواهی و اقتضای خضوع و تغیر گشته
آنرا گویند بمعنی عبارت مخفی و لغت عرب تفرقه است
میان ایمان و اسلام زیرا که ایمان عبارت از گرویدن
و باور داشتن جزم جزم خدا و رسول را و اسلام قبول

کردن و منقاد و تابع بودن است حکمهای خدا را او
نمی باشد در شرع ایمان بی اسلام بی ایمان و لکنه
نمیشود در شرع که هیچ مؤمن است و نیست مسلمی
و یا مسلمی است و نیست مؤمن و همین دو معنی
ظاهر و باطن جدائی ندارد از یکدیگر زیرا قبول
کردن حکمهای خدای یقین کردن و شریعت را
گویند و شناختن معرفت خدای تعالی واجب است
بر همه بنده کان و باید که بشناسیم حق شناختن را
که تکلیف کرده است و امر کرده است با بنده کان را با
شناخت و حق شناخت یقین کرده اند بوحدانیه
خدا و بصفات خدا است همچنانکه پیدا کرده است شناخت

خود کس را بهمه صفات و بهمه اسما و نامهای خوب در ثبات

و قرآن عظیم و در کلام قدیم خود شر و همین حق معرفت

لایق و سزاوار شناخته است و اما در الشرع حقیقت

و کنه ذات الله تعالی و نهایت او هر چه باشد این مقدار

در ما نیست و صورت ندارد که بنده نهایت و کنه وی را

بداند و محال بود که در تحت ادراک وی در الشرع ما

حق بنده که را انما هو اهله زیرا که حق بنده باید که برابر حق باید

و تو رب پروردگار باشد و نیست بنده را این قدر

قوت و قدرت برابری کند و احسان و اجره الله تعالی

و شکر تو به برابر نعمتهای الله تعالی زیرا که احسان الله

تعالی بی حساب است و نعمتهای حق تعالی بیشمار است و لیکن مسلم

عمر درازی و ابدان صحت عیان و دین زیاده شد و از روی اطاعت

مانند موجبهٔ خدا و سنت رسول صلی الله علیه وسلم بقدر
طاقت و بر داشتن خود و لیستوی المؤمنون بل مؤمنان بعضی از
همه مؤمنان و اصل شناخت و یقین و متفاوت اند
در ما دون ایمان در توکل و محبت و خوف و رجاء
و الله تعالی فضل کننده است بر بنده گاهی از
ثواب هر بنده را چندان مقدار علم و عمل صالح
که خدا فرموده است که هر عملی نیک بنده مؤمن میکند
ده چند چندین داده میشود و تا هفتصد چندان و این
دادن ثواب محض فضل و رحمت خداست بی مستحق
بودن بنده آن ثواب را و گاهی عذاب میکند بنده
را بر گناهی و عذاب کردن عدلست از الله تعالی زیرا که

جزای بی فرمانی بنده هست و حکم کردن خالص ملک خود است
و گناهان می بخشد گناه را و این فضل و مرحمت اوست و شفا
عت انبیا علیهم الصلاة والسلام واسطه شدن از برای بخشیدن
گناه حق است و شفاعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مر
اهل کبایر را یعنی آنانکه گناهان بزرگ کرده اند از مسلمانان
و مستحق و لایق بعذاب شده اند شفاعت کردن پیغمبر ما
حق است و ثابت شده است بکتاب خدا و بفرمود رسول خدا
باجماع قال الله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
وقال رسول صلی الله علیه وسلم شفاعتی لاهل الکبایر
من امتی من کذب بها لم ینلها یعنی پیغمبر باور نکنند و د
روغ دانند شفاعت من را نمی یابد شفاعت را و چند

دیگر فرموده اند که روز قیامت شفاعت میکنند امامان
راشده طایفه مردم اولیا امت من وعالمان و
شهیدان هرکرا خواهند از گنه کاران شفاعت میکنند
واتفاق کرده اند امامان مذکوره ومجتهدان که شفاعت
سید پیغمبران را ونیکوکاران از امت وانکار
کردن شفاعت بدعت وضلالت است ووزن
عملها در روز قیامت بمیزان حق ودرست است
واما چگونه وزن میکنند این معلوم نیست وحوض
پیغمبرما صلی الله علیه وسلم در روز قیامت که حوض کوثر
میگویند حق است وقصاص کردن خصمان را در روز
قیامت حق است یعنی اگر کسی مالی بزور وظلم گرفته باشد

اگر چه برابر یک تنگ باشد و با حقانی و ردنی و تعدی

کرده باشد و هر روز خصم کرده باشد می شود بآن آتش که

میشود مقدار حق خود از ثواب های همین کشتگان ثو

اب بیابکند همین ظالم را گناه های آن مظلوم را بار

کرده میشود و باین ظالم و بهشت دوزخ هر دو مخلوق

اند و موجود اند الحال فانی نمیشود و بر هم نمی خورند

همین دو چیز یک بهشت هستند نمیرند اصلا و دا

یما زنده می باشند و بر هم نمیشود عذاب خدا دوزخ و

ثواب خدا بهشت و ابدالآباد این دو خانه هر باشند

و نیستجا بزد رد اینکه تو هم سلطان میکرد ایمان بنده

مؤمن را بزور و لیکن اگر ترک کند بنده ایمان

خود را کافر شود و باری میگفتند شیطان و پرسیدن
سؤال منکر و نکیر در قبر و آوردن جان بسوی جسد بدن
آدمی در قبر حق و راست هست و عذاب قبر و ملاقات
ادن قبر و چسپیدن دو طرف یک دگر مر کافر از او
بعض از گناهکاران مؤمنان را حق است و راست
هست و هر چیز را که از نامهای خدای تعالی علما بفارسی
ذکر کرده اند و گفته اند رواست و درست هست
بگوید که بفارسی دست است خدا گفته نمیشود
و اگر همین دست آدمی را قصد کند و اما دیگر را
ده کنند روا بود چنانچه آمده است که دست او در
کارها دست خدا است و درست هست که بتشبیه و

وقرب و بعد الله تعالی یعنی نزدیکی و دوری خدای تعالی
از طریق نزدیکی و راه بلکه قرب بمعنی امت است و دو
ری بمعنی خارج شدن و گمراه شدن است و بنده مطیع و
طاعت کننده قریب بخدا است و بنده عاصی دور از
رحمت خدا است و این چنین جوار یعنی همسایه خدا
و در جنت داد استادن در پیش روی خدای تعالی
ولی شبهه و شرع آمده است و آیتهای قرآن همه اینها
برابر اند در فضیلت و تعظیم ولیکن در بعضی از آیتها
فضیلت زیاده است و هیچ مذکور مثل آیت الکرسی و در بعضی
آیت فضیلت زیاده است بسبب مثل قصه کفار و بعد سوال
رسول صلی الله علیه و سلم بمردند هر دو بکفر زیرا که در دنیا

مردن آن دو نبود بلکه ایمان می آوردند معذور
بودن در ایمان آوردن و این چنین عبدالمطلب
همه معذور بود والعلم عند الله اما ابوطالب عم رسول
خدا که کفر مردست و از عبدالله ابن عباس روایت
هست که وقت مردن ایمان آورده بود والله
اعلم و قاسم و طاهر و ابراهیم رضی الله تعالی عنهم بودند
پسران رسول خدا و فاطمه رض و رقیه رض و ام کلثوم
و زینب بودند دختران رسول خدا و همین روایت
درست هست و صحیح هست و اما نسل و اولاد آنسرور
را زیاده و یا کم گفته اند اعتباری ندارد و پسران ر
سول خدا صلی الله علیه وسلم همه در حال طفلی وفات کرده اند

واما از دختر‌ها یکی را بحضرت علی کرم الله وجهه داده
بودند و دوی دیگر بحضرت عثمان ذی النورین رضی
الله عنه داده بودند هر حکایه که مشکل کند بر بنده مؤمن
مسئله از مسائل علم توحید صفات لایق سزاوار
بر آن بنده آن هست که اعتقاد کند در رد الخیر زانکه
صواب و معقول شده است با وی تا آن وقتی که باید عا
لمی را بپرسد از آن عالم و روا نیست تاخیر کردن در
طلب علم زیرا که علم ایمان فرض عین است بر همه مسلمانان
و نیست معذور در توقف کردن و کافر میشود و اگر
توقف کند در آن مسئله که مشکل کرده است بر وی از
مسائل ایمان زیرا که توقف بمعنای مردود است ایمان را

گویند و تردد و شک خلاف تصدیق است و قد
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و این قول
حضرت امام اعظم رحمة الله علیه اشارت است
که میت برما مگر بلاغ و رسانیدن خبر و راه نمودن
واما حقیقة هدایت کننده خدا است توکلت علی
الله و افوض امری الی الله الحمد لله و الشکر که
این نامه بعنوان رسیده بیشتر از مرگ بپایان
رسیده تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
بتوفیق خدای لاینام ❊ الهی ثبت فرمود جمع تمام
قاریان را ملتمس از عقاب ❊ هر خطای رفته باشد در کتاب
گر ببینی هر خطای رفته را ❊ تصحیح کن والله اعلم بالصواب
1327

خط نوشتم صرف کردم روزگار ❊ من نمانم خط بماند یادگار ❊ هر که خواند دعا طمع دارم ❊ زانکه من بندهٔ گنهکارم

الحمد لله رب العالمین تمام شد این نسخهٔ شریفهٔ

میمونهٔ مبارک فی یوم جمعه سنه یکهزار و سیصد و شست

هفت بود که این کتاب تمام شد در دست ضعیف فقیر

الحقیر ملا محمد عمر ابن ملا محمد ایوب فی موضع

ختابان در مدرسهٔ بیگر بازار

اغفر لصاحبه و لکاتبه و لقاریه

و لسامعه و لمن تعلم قاریه لمن

نظر فیه و لوالدیه هذا الکاتب

و الوالدینه لجمیع المؤمنین

و المؤمنات و المسلمین و

المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین

الحمد لله

محمد که ختم مرسلات است [illegible]

بنام پاک بسم الله تعالی رحیم راحم [illegible] الرسول است

اول ابتدا [illegible] قسمت بقوم [illegible]

اول توحید پاک [illegible] دویم بنای عدل سلطان

سیوم [illegible] نبوت چهارم [illegible] امامت

به پنجم [illegible] معروف [illegible] ششم [illegible]

مقام هفتم [illegible] مقام هشتم [illegible]

بجمع عاقلان روا [illegible] بدین [illegible] بدانند

همان [illegible] اصول دین نداند یقین میدان که [illegible]

[illegible] فرزندان

[illegible] امانت [illegible] نباشد حاصل [illegible] بجز غم [illegible]

[illegible] چند بقول جعفر صادق [illegible] بقول جعفر صادق

[illegible]

٩٠/١